

مجلس سیزدهم

شروع دعوت علنی، معنای سنت و برخی از سنن
رسول خدا

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا

ونبينا

وحبيب قلوبنا وطبيب نفوسنا أبي القاسم المصطفى

محمد

وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين

واللعنة على أعدائهم أجمعين إلى قيام يوم الدين

قال الله تعالى في محكم كتابه و مبرم خطابه:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ
وَأَلْيَوْمَ الْآخِرِ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^١.

امروز در نظر گرفتیم تا صحبت مختصری، فقط

به میزان یک جلسه، درباره اخلاق و رفتار پیغمبر

انجام شود و توضیح مختصری راجع به بعضی از

مسائل داده شود و سپس به همان تاریخ پیغمبر

^١ . سوره احزاب (٣٣) آیه ٢١. الله شناسی، ج ١، ص ٣٥٠:

«هرآینه تحقیقاً از برای شما در رسول خدا اسوه و الگوی زیبایی وجود دارد، برای کسی که امید به خدا و روز آخرت دارد و خداوند را زیاد یاد می کند.»

برگردیم.

به‌طورکلی دانستن تاریخ پیغمبر اکرم و ائمه
علیهم‌السلام از ضروری‌ترین ضروریات است؛ و
این اختصاص به اهل علم ندارد، بلکه هر مسلمان و

هر شیعه و

هر کسی که تابع مرام ائمه علیهم السّلام است باید تاریخ زندگانی، نحوه آداب و معاشرت و زندگی در داخل منزل یا ارتباط آنها در خارج از منزل را بداند، تا بتواند یک مرامی برای خود ترسیم کند.

شروع دعوت علنی پیامبر اکرم

کیفیت تبلیغ پیامبر در ابتدای دعوت علنی به اسلام

وقتی قرار بر این شد که پیغمبر اکرم دعوت خودشان را به صورت علنی مطرح کنند، طبعاً از هر فرصتی برای این دعوت استفاده می کردند. در روایات و در تاریخ داریم که پیامبر اکرم غالب اوقات در مسجد الحرام بودند و در یک جای مرتفعی - حدود یک متر یا نیم متر بالاتر از سطح زمین - قرار می گرفتند و با صدای تقریباً رسایی آیات قرآن را می خواندند و مردم را به اسلام دعوت می کردند. هم چنین حضرت در بازار عکاظ - که افراد از اطراف و اکناف عربستان می آمدند و در آن بازار اجتماع می کردند - می رفتند تا این افرادی که از جاهای دیگر می آیند این مطالب را بشنوند و وقتی به شهر خودشان برگردند، به افراد خودشان و قبیله خودشان بازگو بکنند و بگویند: چنین مسئله ای بود، شخصی

چنین مطالبی می‌گفت، به‌تازگی آمده و ما تاکنون نشنیده‌ایم و ندیده‌ایم! خود این بازار یک مکان مناسبی برای تبلیغ بود و پیغمبر اکرم از این جهات، خیلی خوب استفاده می‌کردند.^۱

اعلان پیامبر مبنی بر وصول به سعادت دنیا و آخرت با شهادت حقیقی به «لا إله إلا الله»

یک روز حضرت به مسجدالحرام مشرف شدند و بالای حجر اسماعیل - که حدود یک متر و خرده‌ای از زمین فاصله دارد - رفتند و مشغول دعوت مردم شدند. قریش و موکلین بیت‌الله الحرام آمدند و دور آن حضرت اجتماع کردند؛ حضرت شروع کردند و فرمودند:

من شما را به راه و ممشایی دعوت می‌کنم که اگر آن راه را در پیش بگیرید، و به جمله‌ای دعوت می‌کنم که اگر به آن جمله عمل کنید، بر تمام عرب و عجم قیادت و سیادت پیدا می‌کنید!

آنها هم خیلی از این خوشحال و مبتهج شدند که انسان جمله‌ای یاد بگیرد که

۱. مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۱، ص ۴۶ - ۶۵؛ الإصابة، ج ۲، ص ۳۹۰.

با آن جمله بتواند تمام شرق و غرب عالم را
تصرف کند! انسان تابع هوی و هوس است دیگر!
گفتند: «ای محمد، آن جمله چیست؟» حضرت
فرمودند:

شهادت به «لا إله إلا الله»! که سعادت دنیا و
آخرت در همین شهادت به «لا إله إلا الله»
است!

قطعاً آنچه که مورد نظر پیغمبر اکرم صلی الله علیه
و آله و سلم بود همین شهادت ظاهری نبود؛ چون الآن
همه مسلمانان به این شهادت گویا هستند. قریب به
سه چهارم از جمعیت مسلمان دنیا اهل تسنن و عامه
هستند و وضع آنها هم که مشخص است؛ و بقیه
مسلمانان که شیعه هستند، اگر حساب کنیم و بینیم که
چند نفر از اینها شهادت واقعی می دهند، یعنی
وجودشان به «لا إله إلا الله» شهادت می دهد، می بینیم
این شیعیان دست کمی از عامه ندارند! وقتی که دایره
را تنگ تر بکنیم، دیگر کار خیلی دقیق و خیلی ظریف

۱. تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۳۷۹.

می شود، و به قول معروف: علی می ماند و حوضش!

منظور پیغمبر، شهادت باطنی به «لا إله إلا الله»

است؛ یعنی تحقق توحید در وجود انسان، یعنی وجود

انسان به توحید متحقق شود؛ این معنای کلام پیغمبر

است.

موضع پیامبر اکرم در مقابل انکار و معارضهٔ مشرکین علیه دعوت به توحید

تا پیغمبر این حرف را زدند، یک دفعه شروع

کردند به هممه و سر و صدا کردن که:

هنوز از این حرف‌های دست برنداشته‌ای و

می خواهی آلهه ما را از بین ببری؟!!

﴿أَجْعَلِ الْأَلْهَةَ إِلَهًا وَحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾؛^۱

«(ما سیصد و شصت بت داریم) آیا تو می گویی

همهٔ این بت‌ها را از بین ببریم و تنها به یک إله

گرایش پیدا بکنیم؟!!

و شروع به گفتن مطالبی از این قبیل کردند!

مشرکان پیش ابوطالب، عموی پیغمبر آمدند و

گفتند:

این برادرزاده‌ات دوباره شروع کرده است! مثل

اینکه هر از چند گاهی می آید

۱. سوره ص (۳۸) آیه ۵.

و این معرکه را راه می اندازد که: «به سمت
خدا بیایید و بت‌ها را رها کنید!»

اگر پول می خواهد ما به او بدهیم، این قدر پول
بدهیم که از تمام افراد قریش متموّل تر بشود؛ اگر
زن می خواهد ما بهترین زن را به او می دهیم!
(دیگر از دنیا چه می خواهد؟! هم جمیل ترین زن
را به او می دهیم و هم او را از همه متموّل تر
می کنیم!)

انسان بعد از این دیگر مطلب و مسئله‌ای در این
دنیا ندارد؛ چون دنیا همین حرف‌ها است و در همین
مسائل دور می زند!

حضرت ابوطالب خدمت پیغمبر اکرم رسید و
عرضه داشت:

اینها می گویند که: «ما این قدر تو را متموّل
می کنیم و هرچه بخواهی به تو می دهیم و در قبال
آن، از این آلهة ما و این بت‌هایی که ما درست
کرده‌ایم، دست بردار! ما سیصد و شصت بت
داریم، چطور دست از اینها برداریم؟!»

یعنی: این بت‌هایی که در مغزمان است، نه این
بت‌های خارجی! چون از بت خارجی می شود دست
برداشت؛ امّا این بتی را که در مغز فرو رفته و رسوخ
پیدا کرده است، به راحتی از بین نمی رود!

حضرت فرمودند:

لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي وَ الْقَمَرَ فِي شِمَالِي عَلِيٌّ
أَنْ أَتْرَكَ هَذَا الْأَمْرَ، مَا تَرَكْتُهُ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ أَوْ
أَهْلِكَ!

«قسم به خدا اگر خورشید را در جنب من و ماه
را در جنب دیگر من قرار دهند، من دست از مرام
خود برنمی‌دارم تا اینکه خدا اسلام را گسترش
بدهد و امر خودش را اظهار کند یا من از بین
بروم!»

حمایت حضرت ابوطالب از رسول خدا در مقابل توطئه‌های مشرکین

حضرت ابوطالب پیش آنها آمد و گفت: «این
برادرزاده من دست از مرام و مکتبش برنمی‌دارد!»
آنها با ابوطالب شروع به بحث کردند:

این محمد یکی مثل بقیه است و فرقی نمی‌کند؛
حالا تو خودت را کنار بکش تا ما حساب این
برادرزاده‌ات را برسیم! و تو عماره بن ولید را
به جای او به

فرزندی قبول کن، که جوانی بسیار قشنگ و شیرین است و در عرب خیلی معروف است! و ما کار برادرزاده‌ات را یک‌سره می‌کنیم و تو هم اگر برادرزاده می‌خواهی، این جوان را به جایش بگیر!

ابوطالب گفت:

عجب! من بچه خود را بدهم تا شما بکشید، و بچه شما را بزرگ کنم؟! این قضاوت خیلی منصفانه‌ای است؟!!

علل استیحاş مشرکین مگه از اقرار به توحید

مطلب اینها بر چه اساسی بود و روی چه مطلبی دور می‌زد؟ چرا اینها باید از گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» استیحاş داشته باشند؟ مطلب به دو جهت برمی‌گردد:

علت اوّل: تقابل بین تعلّقات دنیوی انسان و اقرار به کلمه توحید

جهت اوّل این است که: مشرکان از مرام پیغمبر اطلاع داشتند و می‌دانستند که کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

۱. تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۳۷۹؛ ج ۲، ص ۲۲۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۵۴؛ إعلام‌الوری، ج ۱، ص ۱۰۷.

می آید و تمام زوائد وجود انسان را از انسان می گیرد و همه را از بین می برد؛ یعنی دنیای انسان را می گیرد، ریاست را می گیرد، محبت های دنیوی را می گیرد، چون اینها با «لا إله إلا الله» نمی سازد!

البته «لا إله إلا الله» واقعی منظور است؛ نه «لا إله إلا الله» قلابی، که با همه اینها می سازد، بلکه اینها را تأیید هم می کند! با همین «لا إله إلا الله» سیدالشهدا را سر بریدند، با همین «لا إله إلا الله» شمشیر به فرق سر امیرالمؤمنین زدند! اما «لا إله إلا الله» واقعی، تک تک آن خصوصیات و زوائد وجود انسان را از بین می برد. محبت موضوعی و استقلالی به زن و فرزند، با «لا إله إلا الله» نمی سازد؛ در جایی که توحید است محبت غیر معنا ندارد! محبت به مال و دنیا، با «لا إله إلا الله» نمی سازد! محبت به خود انسان، با «لا إله إلا الله» نمی سازد! می گویند: «بیا جهاد کن و کشته شو و جانت را از دست بده!» خب نمی سازد دیگر! خلاصه، «لا إله إلا الله» اکسیری است که هم کیمیا می کند و هم آن فلز را چنان گداخته می کند که وجودی برای آن فلز باقی

نمی‌گذارد! این‌طور نیست که فقط جنبهٔ لطف و

جنبهٔ رعونت و لین داشته باشد؛ بلکه

این جمله «لا إله إلا الله» هم چنین خصوصیتی دارد که ابتدا تمام آن فلز را می‌سوزاند و وقتی او را از آن شاکلهٔ اولیه‌اش بیرون آورد، آن را برمی‌گرداند و طلا می‌کند!

علّت دوّم: پیروی کورکورانه از پدران و نیاکان جهت دوّم این است که: اینها نمی‌توانند براساس اوهام و خیالاتی که مقلدانه دنبال آن خیالات بودند، از آن مسائل دست بردارند! نه تنها می‌دانند که مسئلهٔ سیادت و قیادت بر بیت‌الله و قوم و عشیره و امثال ذلک را از دست می‌دهند، بلکه مانع دیگر آنها از قبول اسلام، مسئلهٔ تقلید است! تقلید یعنی انسان مسئله‌ای را در ذهن خود از گذشتگان تلقی کند و بدون فکر و تأمل در این مطلب، از آن تبعیت بکند؛ این می‌شود تقلید.

افرادی که الآن با لا إله إلا الله مخالف هستند، همه براساس تقلید است. آنهایی که می‌ترسند از اینکه يك مسئله و يك مطلب را بپذیرند و به دنبالش بروند و آن را ادراك کنند، همه براساس تقلید است؛ چون

فلان شخص این حرف را زده است، لذا دیگر نباید دنبال این حرف رفت! یعنی ما چشمان را ببندیم و فکر خودمان را از پرداختن به این مسئله بازداریم؛ این می‌شود تقلید.

لزوم پیروی از روش محققانه و مبنی بر علم و یقین

مرحوم آقای بروجردی - رضوان الله علیه -

شخصیت بسیار محترم و صادق و امین و یک عالم واقعی بود و برای خدا کار می‌کرد، و تا آنجایی که فکر و عقلش می‌رسید برای خدا کار می‌کرد؛ و موقعیت علمی ایشان نزد افراد خیلی محرز و خیلی بارز بود. ایشان همیشه یک مطلب خیلی خوبی را در درس تذکر می‌دادند و بارها می‌فرمودند: «بزرگواری علما مانع از تحقیق آقایان نشود!»^۱ من باب مثال: اینکه این مطلب را شیخ طوسی گفته است یا علامه یا مرحوم محقق در فلان کتابش نقل کرده است، باعث نشود که دیگر خودتان راجع به این مسئله فکر نکنید! نه، چه بسا ممکن است شما راجع به این

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۶۳؛ افق وحی، ص ۳۸۸.

مسئله تحقیق کنید و فکرتان به جهت خلاف برسد
و حق با شما باشد؛ چه اشکال دارد؟! مقام علمی و
تقوا و طهارت این بزرگان به جای خود

محفوظ، ولی تحقیق کردن و پرداختن به یک مسئله علمی از این مطالب جداست و آن باید به جای خودش صحبت شود.

این روش، روشِ محققانه است. در روز قیامت از انسان سؤال می‌کنند: «چه روشی در زندگی خودت داشتی؟» این فقط مربوط به ما طلبه‌ها نیست، همه همین‌طور هستند که باید متناسب با آن فکر و سعهٔ خودشان، یک مرامِ حُر و آزادی را در زندگی به‌عنوان مرام و منهاج خود در پیش بگیرند؛ و به صرف اینکه ما عالم نیستیم و امثال ذلک، این عذر از آنها پذیرفته نمی‌شود.

اینهایی که الآن با توحید و وحدت وجود و امثال ذلک مخالف هستند، تمام اینها براساس علم و یقین و ادراک نیست، بلکه تمام اینها براساس تقلید است: «فلان آقا با آن یال و کوپالش مخالف با وحدت وجود بود، پس ما نمی‌توانیم موافقت کنیم! فلان آقا با آن موقعیت و عمامه و ریش کدایی، مخالف با مسئلهٔ توحید بود، لذا ما الآن نمی‌توانیم این کار را بکنیم!» گرچه به ظاهر نگویند، ولی در سویدای

وجود خود نمی‌توانند تصوّر کنند که می‌توانند راجع
به این مسئله، جدای از افهام و افکار آنها دقت کنند؛
و به این می‌گویند تقلید!

تأسی به سنت پیغمبر اکرم برای رهایی از تقلید

تأسی به سنت پیغمبر اکرم یعنی انسان از تقلید
بیرون بیاید و ببیند که پیغمبر چه کار می‌کرد! هر
کسی هر چه می‌خواهد بگوید، بگوید؛ به من چه
مربوط است؟! ببیند ائمه چه کار می‌کردند! هر حرفی
هر کسی می‌خواهد بزند، بزند! تأسی به سنت پیغمبر
یعنی این؛ یعنی تأسی به حقیقت. آنچه که ما هیچ
نوع خدشه و خللی نمی‌توانیم در آن بیابیم، فقط و
فقط کردار پیغمبر و سیزده معصوم دیگر است، و
السلام! ما سراغ همین می‌رویم و همین مطلب را
می‌گیریم.

صحبت در این است که اگر حقیقت دیگری
سوای این مطلب برای ما به دست می‌آمد، جای تأمل
و شکی در لزوم گرایش و تبعیت نبود؛ ولی صحبت
در این است که آنچه به ما گفته‌اند و عقل ما آن را
می‌پذیرد فقط عبارت است از چهارده معصوم، و ما
تنها باید به تاریخ آنها مراجعه کنیم و ببینیم که آنها

چه کار می کردند.

بنابراین، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

وَاقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ، فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ؛ وَاسْتَتُوا

بِسُنَّتِهِ، فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ؛^۱ «اگر می خواهی دنبال

هدایت بروی، بین پیغمبر چه کار می کرد، تو هم

همان کار را انجام بده! و اگر می خواهی به سنتی

تأسی کنی، پس به سنت پیغمبر تأسی کن؛ چراکه

بهترین سنت ها است!»

و در آیه قرآن داریم:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ

يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾.^۲

«اگر کسی می خواهد به این هدف برسد و می خواهد به مقام وصل و به آخرین مرتبه از مراتب کمال برسد و رجاء خود خدا را دارد و رجاء آثار و ظواهر خدا را دارد که عبارت است از نعیم و بهشت و نعمت های پروردگار و امثال ذلك، باید به سنت پیغمبر تأسی کند و از آن پیروی نماید!»

کیفیت تأسی به سنت

حقیقت معنای سنت

حالا سنت چیست و به چه مطالبی سنت گفته

می شود تا اینکه انسان بتواند تأسی کند؟ آیا هر فعلی

که پیغمبر انجام می داد، سنت است؟ و به هر عملی

و به هر جزئی ای از جزئیاتی که آن حضرت انجام

می داد، سنت می گویند؟ یا اینکه سنت یک معنای

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۱۶۳، خطبه ۱۱۰.

۲. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱.

دیگری دارد.

سنت یعنی آن روشی که یک شخص به عنوان یک ارزش و معیار در زندگی پیش می‌گیرد، این را سنت می‌گویند. اما فلان کار جزئی که شخصی انجام می‌دهد، سنت نیست و به آن سنت نمی‌گویند؛ مثلاً اگر شخصی از فلان غذا خوشش می‌آید، این سنت او نیست.

لزوم تأسی به سیره و سنت همه معصومین علیهم السلام

شکی نیست در اینکه مسئله پرداختن به سنت، در وجود پیغمبر اکرم خلاصه و محدود نمی‌شود. حالا آیا معنای پرداختن و تأسی به افعال و کردار پیامبر این است

که ما کردار و اقوال ائمه را در نظر نگیریم؟! البته که این طور نیست! ائمه علیهم السّلام دوازده نفر بودند، با حضرت زهرا سلام الله علیها - که افضل از ائمه به استثنای امیرالمؤمنین است^۱، چون امیرالمؤمنین از حضرت زهرا اشرف و افضل اند^۲ - و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چهارده تا می شوند؛ تاسی به مرام پیغمبر ابداً به این معنا نیست که از آن سیزده نفر غافل بشویم! تنها پیغمبر اکرم و سیزده معصوم دیگر که مجموعاً چهارده نفر

۱. أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۲۵:

«شاهد بر این معنا حدیث شریف منسوب به حضرت عسکری است که فرمود: "نحن حججُ الله علی خلقه، و جدُّنا فاطمةُ حجةُ الله علینا."» ترجمه: «ما حجج الهی بر بندگانش هستیم، و جدّه ما فاطمه، حجّت الهی بر ما است.» (محقق)

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹:

«عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللهِ شَهِيدًا﴾ بِي وَبِي وَبِي نَكْمٌ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ [سوره رعد (۱۳) آیه ۴۳]. قَالَ: «إِيَّانَا عَنِّي، وَ عَلَيَّ أَوْلُنَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ.»

ترجمه: «منظور از این آیه ما هستیم، و علی علیه السّلام اولین ما و افضل ما و بهترین ما بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.» (محقق) الکافی، ج ۴، ص ۵۸۰: «عَنْ يُونُسَ بْنِ أَبِي وَهَبٍ الْقَصْرِيِّ [عَنْ أَبِي عَبْدِالله عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ] قَالَ: «إِعْلَمَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ عِنْدَ اللهِ مِنَ الْأُيُمَّةِ كُلِّهِمْ، وَ لَهُ ثَوَابُ أَعْمَالِهِمْ، وَ عَلَيَّ قَدْرُ أَعْمَالِهِمْ فَضَّلُوا.»

ترجمه: «امام صادق علیه السّلام فرمودند: بدان که امیرالمؤمنین از همه ائمه برتر است و ثواب اعمال آنان برای اوست، و فضیلت هر یک از ائمه براساس اعمال آنان است!» (محقق)

می‌شوند، باید برای انسان اسوه و الگو واقع بشود؛ فقط این مجموعه. نه اینکه بگوییم از خصوص پیغمبر تبعیت کنیم، امّا از امام صادق علیه السّلام تبعیت نکنیم! نه اینکه بگوییم از امیرالمؤمنین علیه السّلام متابعت کنیم، امّا از امام مجتبی علیه السّلام متابعت نکنیم! نه اینکه بگوییم از سیدالشّهدا علیه السّلام در اعمال و کردار متابعت کنیم، امّا از امام حسن یا امام سجّاد متابعت نکنیم! همه اینها غلط است و شرک است.

نحوه تأسی به سنّت و تطبیق آن بر حسب شرایط و خصوصیات مورد

به عبارت دیگر، تأسی به سنّت پیغمبر یعنی تأسی

به آنچه پیغمبر به عنوان حکم

و به‌عنوان مطلب کلی، در شریعت وضع کرده است؛ این را تأسی به سنت می‌گویند. من باب‌مثال:

وَقْرُوا كِبَارَكُمْ و اِرْحَمُوا صِغَارَكُمْ؛ «بزرگان

خودتان را توقیر و تعظیم کنید و به افرادی که

زیردست هستند ترحم کنید و به آنها رسیدگی

کنید، و اگر نیازی دارند برآورده کنید.»

حالا تعظیم به چه می‌گویند؟ اکرام به چه

می‌گویند؟ اکرام بر حسب شرایط و خصوصیات هر

قوم و بر حسب خصوصیات خود فرد و آن شرایطی

که دارد، فرق می‌کند؛ ما نمی‌توانیم یک قانون کلی

برای اکرام در نظر بگیریم. من باب‌مثال: اگر انسان

می‌خواهد برای شخص بزرگی هدیه‌ای ببرد، باید

ببیند که او چه دوست دارد؛ نباید چیزی را به‌عنوان

هدیه ببرد که وی را ناراحت می‌کند و ناخوشایند

اوست، ولو اینکه این هدیه برای شخص دیگر باعث

خوشنودی و مسرت است. یا در باب معاشرت، اگر

انسان بخواهد شخصی را اکرام کند و تعظیم نماید،

در ابتدا باید ببیند که او چه نحوه‌ای از تعظیم را

۱. الأملی، شیخ صدوق، ص ۹۴.

می‌پسندد.

البته تعظیم در صورتی است که حکمی در شرع، برخلاف آن تعظیم نیامده باشد. ممکن است در بعضی از ملل، قواعد و رسوم برخلاف شرع باشد؛ ما در این مطلب صحبت نمی‌کنیم، این یک مطلب دیگری است، و وظیفه عالم این است که آن اعمال و سننی که در قبایل و اقوام، برخلاف شرع دارد حرکت می‌کند، باید بازگو کند.

لزوم تمسک به سنت‌های اسلامی و پرهیز از سنت‌های موهومی و جاهلی

بسیاری از آداب و رسوم متداول در اقوام و ملل مختلف، براساس پندار است؛ مثلاً امروزه برای تعظیم از یک میّت، می‌گویند: آقا بلند شوید بایستید! یک دقیقه بلند می‌شوند و می‌ایستند و سکوت می‌کنند! این یکی از آداب مربوط به نصاری است؛ ولی ما در اسلام، ایستادن و سکوت نداریم، ما نشستن و ترحیم و **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** و فاتحه و... داریم. حالا اگر این ادب اسلامی را فدا کنیم و بخواهیم ادب خارجی را

جایگزین کنیم، غلط است. و همین‌طور گل بردن برای متوفّا و امثال ذلک، برخلاف اسلام است. قبرستان را باید مَعْبَره و محلّ عبرت قرار دارد؛ نه اینکه انسان گل‌هایی در قبرستان بگذارد که در خیابان هم پیدا نمی‌شود! و اصلاً آنجا را به یک باغ و محل تفریح و نزهتگاه تبدیل نکنند؛ اینها خلاف است!

قبر باید طوری باشد که وقتی انسان به آنجا می‌رود، به یاد آخرت بیفتد و متذکّر شود.^۱ پیغمبر اکرم اقلّاً هفته‌ای دو بار به بقیع غرقد^۲ که در آن موقع خارج از مدینه بود و یک دیوار فاصله بود، می‌رفتند و برای مؤمنین و مؤمناتی که در آنجا دفن بودند، طلب مغفرت می‌کردند و برای اهل قبور فاتحه می‌خواندند؛^۳ و خود آن حضرت نیز توصیه می‌کردند که مؤمنین بیایند و در آنجا فاتحه بخوانند.^۴

^۱. رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۶۹؛ اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۹۷.

^۲. الصحاح، جوهری، ج ۲، ص ۵۱۷: «الغَرَقْدُ: شَجْرٌ؛ وَ بَقِيعُ الغَرَقْدِ: مَقْبَرَةٌ بِالْمَدِينَةِ.»

^۳. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۳.

^۴. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، ج ۱، ص ۲۸۸.

از داخل خانه خود هم می‌توانید فاتحه بخوانید؛ امّا منظور پیغمبر این است که بلند شوند و به قبرستان بیایند و نگاه کنند و ببینند که دو روز دیگر نوبت خود شما است! یعنی همین من گوینده‌ای که اکنون برای مجلس فاتحه فلان شخص دارم صحبت می‌کنم، دو روز دیگر بنده متوفّا می‌شوم و برایم مجلس می‌گیرند و قرآن پخش می‌کنند و شخصی بالای منبر می‌رود و برای خود من صحبت می‌کند! منظور پیغمبر این است که مطلب و مسئله مرگ همیشه در جلوی چشم انسان باشد، و این بهترین عبرت است.

حالا اگر ما اینجا را نزهتگاه و محلّ درخت و سرو و گل و امثال ذلک بکنیم،

«قال رسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "زُورُوا مَوْتَاكُمْ وَصَلُّوا عَلَيْهِمْ وَسَلِّمُوا عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ لَكُمْ فِيهِمْ عِبْرَةً."»
ترجمه: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: "اموات را زیارت کنید و بر آنها درود بفرستید و به آنها سلام کنید، که برای شما مایهٔ پند و اندرزند."»
(محقق)

این برخلاف دیدن و برخلاف دستور اسلام می‌شود! تعظیم از مرده و متوفّا به این نیست که القاب و اعتباراتش را بیان کند و سر قبرش را آذین و گلباران بکنند؛ تعظیم به این است که برایش فاتحه بخوانند، برایش مجلس بگیرند، طلب مغفرت بکنند.

ملاک تشخیص سنّت اهل بیت علیهم السّلام از امور شخصی ایشان

انسان در هر جایی باید ببیند که آن حکمی که در آنجا دارد انجام می‌شود، مطابق با شرع است یا مطابق نیست. این یک مطلب است.

از طرف دیگر، اینکه بگوییم: «از فلان کاری که پیغمبر دارد انجام می‌دهد، تبعیت کنیم!» صحیح نیست و تأسی این طور نیست!

من باب مثال: پیغمبر به این کیفیت لباس می‌پوشیدند، حالا من بگویم: ما هم باید به این کیفیت لباس بپوشیم! خُب چرا ائمّه نمی‌پوشیدند؟! چه کسی از ائمّه سزاوارتر است به اینکه به سنّت پیغمبر عمل کند؟! چرا آنها این طور نمی‌پوشیدند؟! آیا ما طرز لباس پوشیدن پیغمبر را بگیریم و سنّت ائمّه را رها بکنیم؟! چرا؟! سنّت ائمّه را بگیریم و سنّت پیغمبر را رها بکنیم؟! چرا؟! این است که

باعث اختلاف و باعث تردید می شود.

من باب مثال: ما بگوئیم که امام صادق علیه السلام از شکر خیلی خوششان می آمد،^۱ و بعضی ها که می دانستند و خدمت آن حضرت می آمدند و هدیه ای می آوردند، شکر می آوردند. اما امام باقر و امام رضا علیهما السلام که این طور نبودند، پیغمبر این طور نبودند؛ اگر بودند در تاریخ می آمد.

من باب مثال: امیر المؤمنین علیه السلام خیلی با افراد

شوخی می کردند، اتفاقاً در روایت هم داریم.^۲

امیر المؤمنین این قدر شوخی می کرد که عمر عیب

گرفت و گفت: «فیه دُعابة!»^۳ دُعابة یعنی خیلی شوخی

می کند. اما پیغمبر کم شوخی می کرد؛ پیغمبر

اکرم شوخی می کردند،^۴ منتها نه مثل

امیر المؤمنین. حالا ما کدام یک از این دوتا را

بگیریم؟! این یکی از مسائل بسیار مهمی است که

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۵۰۰.

۲. تقریب المعارف، ص ۳۴۹.

۳. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۶، ص ۳۲۶.

۴. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۹۴ - ۲۹۹.

من در نظر داشتم مطرح کنم.

من باب مثال: پیغمبر اکرم فلان کفش را

می پوشیدند، آیا ما هم بگوییم: ما هم باید فلان کفش

را بپوشیم؟! این طور که نمی شود! یا مثلاً فلان امام

این طور نمی پوشیدند و طرز لباسشان به نحوی بود،

و ممکن است لباس پیغمبر یک طور دیگری باشد.

تأثیر شاکله و خصوصیات نفسانی و ظاهری معصومین علیهم السّلام در برخی از
أفعال و کردار آنان

به طور کلی، مقداری از این افعال و کرداری که

انسان انجام می دهد، مربوط به شاکله انسان است.

هر کدام از ائمه شاکله ای مختصّ به خودشان داشتند؛

یعنی یک خصوصیات نفسانی داشتند که مختصّ آنها

بود. امیرالمؤمنین با امام حسن علیهما السّلام فرق

می کرد، امام مجتبی با سیدالشهدا علیهما السّلام فرق

می کرد، حضرت سجّاد با امام مجتبی علیهما السّلام

فرق می کرد؛ و ما این مطلب را دقیقاً در رفتار و

کردارشان می بینیم. مقداری از افعال، مربوط به

خصوصیات نفسانی و شاکله آنها است،^۱ که ما در

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۱ - ۲۹۰.

نحوه دعا و مناجات ائمه عليهم السلام و در نحوه تهجد آنها احساس می کنیم؛ مقداری از کارها هم مربوط به خصوصیات ظاهری و مربوط به قوای بدنی خود امام علیه السلام است، و برگشت برخی از کارهای ائمه عليهم السلام به این مسائل است.

یعنی فرض کنید: الآن امام علیه السلام اشتها پیدا می کند که فلان غذا را بخورد، من نیز بگویم: چون الآن امام این غذا را می خورد، من هم بروم این غذا را بخورم! شاید این غذا الآن برای تو بد باشد و مناسب نباشد، شاید اگر این غذا را بخوری مریض شوی! امام علیه السلام الآن سالم است و می تواند این غذا را بخورد، ولی من الآن مریض هستم و تب دارم، اگر ترشی بخورم می میرم! حالا حضرت به همراه غذایش سرکه می خورد، ما هم باید بخوریم؟! اینکه این طور نیست!

یا فرض کنید: اقتضا می‌کند که امام علیه السّلام
فعلاً فلان جا برود؛ آیا چون امام به آنجا رفته است،
بنده نیز باید بروم؟! نه خیر، شاید رفتن تو صحیح
نباشد! امام علیه السّلام به منزل فلانی رفته است،
خُب بنده هم بروم! شاید رفتن برای شما صلاح
نباشد!

یا فرض کنید: امام علیه السّلام در فلان ساعت
از روز استراحت می‌کند و بین ساعت دو و سه
بعد از ظهر می‌خوابد؛ خُب به من چه مربوط است؟!
بنده خوابم می‌گیرد و می‌خواهم قبل از ظهر بخوابم!
البته یک وقت ما در روایات نهی داریم بر اینکه در آن
ساعت نخوابید و در فلان ساعت بخوابید،^۱ این یک
مطلب دیگری است؛ امّا صحبت در این است که ما
با این دو چشم ظاهر و با احساسات خودمان داریم

^۱. از باب نمونه: من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۰۲:

«قال الباقر علیه السّلام: "النّومُ أوّلُ النّهارِ خُرُقٌ، و القائلَةُ نعمةً، و النّومُ بعدَ
العصرِ حُمقٌ، و النّومُ بینَ العشاءینِ یحرّمُ الرّزقَ."»

ترجمه: «امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: "خواب در ابتدای روز مایه نادانی
و کودنی است، و خواب قیلوله (خواب کوتاه نیمروز) نعمت است، و خواب
پس از عصر مایه حماقت و ابله‌ی است، و خواب میان مغرب و عشاء مایه
محرومیت از روزی است."» (محقّق)

با رفتار امام برخورد می‌کنیم! مطلب این است.

تأثیر شرایط زمان و مکان در برخی اعمال اهل بیت علیهم السّلام

مقداری از رفتار و کردار امام مربوط به شرایط

زمان و مکان است و آن شرایط اقتضا می‌کند که امام

این عمل را انجام دهد؛ خب من اکنون نمی‌توانم

تأسی کنم و نمی‌توانم بگویم: چون حضرت در این

شرایط این کار را می‌کرد، بنده نیز باید الآن این کار

را انجام بدهم!

لذا ما نمی‌توانیم در خصوصیات این کارها بیاییم

به‌عنوان یک سنّت و به‌عنوان یک روش تبعیت کنیم

و اعلام کنیم که فلان کار امام یا فلان کار پیغمبر

سنّت است. خود آن حضرات، افعالی را که باید در

میان مسلمین ترویج پیدا کند، بیان می‌کنند.

من باب مثال: همین مسئله مهرالسّنه، اینکه الآن

می‌گویند که: «مهرالسّنه در آن

زمان این قدر بوده است و با آن یک خانه می خریدند!» همهٔ اینها مطالب باطل و مطالبی خالی از حقیقت است. مهرالسنه پول یک زره بود، همین! مگر زره چقدر قیمت داشت؟! خیلی بگویم قیمت دارد، پنجاه هزار تومان یا صد هزار تومان، دیگر بیشتر از این که ارزش ندارد! تازه در خود روایات هم تصریح شده است بر اینکه مهرالسنه سهل ترین و کم ترین مهرها است،^۱ و پیغمبر این را سنت قرار داده است.^۲ روایات عدیده‌ای در این باب است. در محاسن برقی از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت است که می فرمایند:

پیغمبر اکرم مهرالسنه را پانصد درهم (پانصد مثقال شرعی) قرار داد تا اینکه تا روز قیامت، این کار برای امت من سنت بشود.^۳

۱. الأمالی، شیخ طوسی، ص ۲۵۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۰۱.
 ۲. مطلع انوار، ج ۷، ص ۲۹۶، ۳۴۰.
 «مهرالسنه عبارت می باشد از: پانصد درهم شرعی، معادل با سیصد و پنجاه مثقال شرعی و معادل با دویست و شصت و دو و نیم مثقال صیرفی از نقره مسکوک؛ مهری که معادل با قیمت فروش زره مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود، که با فروش زره توسط سلمان فارسی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر آن، پیوند عقد زواج بضعه مطهره خود، شفیعه روز جزاء، سیده نساء، فاطمه زهرا سلام الله علیها را استوار نمود و بر این منهج راستین، مهریه بانوان امت خویش را سنت نمود.»
 ۳. المحاسن، ج ۲، ص ۳۱۳.

این را سنت می گویند. اگر سنت نبود، خود پیغمبر می توانستند بگویند: این برای این زمان است، اما بعداً لازم نیست که از این تبعیت کنید و می توانید مهریه را زیاد قرار بدهید!

تشخیص سنت معصومین علیهم السلام به واسطه تصریح روایات مبین سنت

گاهی خود ائمه علیهم السلام یا خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم تأکید می کنند بر اینکه این عمل من سنت است؛ پیغمبر اکرم فرمودند:

۱. من مأمور شدم که روی زمین بنشینم و غذا بخورم.^۱

(روی زمین، نه روی مبل و صندلی و میز و تخته!)

۲. من مأمور شدم با غلامها بر سر یک سفره بنشینم.^۲

(نه اینکه سفره را دوتا بکنم و سه تا بکنم و بر حسب درجات و مرتبه آقایان، سفره‌های متفاوتی بیندازم!)

۳. من مأمور شدم بر اینکه در مکان مرتفع ننشینم (مکان مرتفع برای اکابر و متکبرین)

۱. الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۳۱؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۷۲.

است) و من مثل بقیّه روی زمین می نشینم!^۱

۴. من مأمور شدم به اینکه در موقع نشستن،

پای راست را روی پای چپ نیندازم، که این

نشستن و جلسۀ متکبّرین است!^۲

۵. من مأمور شدم به اینکه مهریهٔ زنان را

مهرالسّنه قرار بدهم،^۳ و کم قرار بدهم!

تمام اینها با عبارت «مأمور شدم» یا «مکلف شدم»

است؛ چرا؟ تا اینکه دیگران هم بیایند و به سنّت من

تأسی بکنند؛ این می شود سنّت، که خود پیغمبر و

خود امام تصریح کنند و بگویند که این کارهایی را

که من انجام می دهم یا این افعالی که باید انجام

بگیرد، این به عنوان یک سنّت در جامعه باید قبول

شود! این می شود سنّت. این یک صورت است.

تشخیص سنّت معصومین علیهم السّلام به واسطهٔ استنباط از مرام و روش آنها

صورت دوّم از این قرار است: چون ما باید رفتار

همهٔ ائمّه علیهم السّلام را سنّت قرار دهیم و در آن

نظر کنیم، نه اینکه فقط رفتار یکی از آنها را بگیریم و

دیگری را رها کنیم؛ لذا آنچه از تأسی به سنّت

۱. الأملی، شیخ طوسی، ص ۳۹۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۵۴؛ الکافی، ج ۶، ص ۲۷۲.

۳. المحاسن، ج ۲، ص ۳۱۳.

به دست می‌آید عبارت است از تأسی به فکر، نه
تأسی به عمل. تأسی به سنت پیامبر اکرم یعنی تأسی
به مرام، تأسی به معیار و ارزش، و تأسی به آن حقایق
کلّیه‌ای که در هر شرایطی و در هر زمانی و در هر

مکانی

و با هر حدودی، یک نوع مصداق پیدا می کند و مصداق واحدی ندارد.

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)؛ یعنی:

تأسی کنید به مرام پیغمبر و ببینید که پیغمبر چه مرامی داشته است. مشاهده کنید که:

پیغمبر در لباس پوشیدن چطور بود،

در غذا خوردن چطور بود،

در رفت و آمد چطور بود،

در معاشرت با مردم چگونه صحبت می کرد،

در ارتباط با خانواده چگونه بود،

در صحبت‌ها و ارتباط با مردم چه مرامی داشت،

سپس با مرام ائمه علیهم السّلام ضمیمه کنیم؛ از

مجموع این مطالعه و نتیجه این تحقیق، یک مطلب

کلی و یک معیار کلی برای ما پیدا می شود که آن

معیار را در شرایط خودمان می توانیم پیاده بکنیم.

لزوم لحاظ شرایط زمان و مکان در توجه به امور شخصی و کارهای جزئی ائمه

معصومین

بعضی گفته اند: «در کارهای جزئی خود هم باید

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱.

به سنت پیغمبر عمل کنیم.» در حالی که سنت پیغمبر این گونه نیست. من باب مثال، مطلبی عرض می‌کنم: پیغمبر اکرم نعلین می‌پوشیدند، در روایات است که: «نعلین زرد، خوب و مستحب است و روزی را زیاد می‌کند.»^۱ و امثال این روایت؛^۲ اما این نعلینی که پیغمبر می‌پوشیدند آیا به‌عنوان یک اصل کلی در همه اطوار و در همه شرایط باید باشد؟

نه، این مربوط به مدینه است و مربوط به آن شرایط و زمان است، اما در بعضی شرایط دیگر، نمی‌شود نعلین پوشید؛ مثلاً در فصل زمستانی که یک متر برف آمده است،

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۷.

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۶۹.

دیگر نعلین مستحب نیست؛ بلکه مریض می‌شوی و می‌میری! یا فرضاً در جایی که نیم متر گل و آب است، نمی‌توانی نعلین بپوشی، خیس می‌شوی و سرما می‌خوری و روماتیسم می‌گیری! بله، اگر شرایط مناسبی از نظر آب و هوا و مسائل دیگر مهیا باشد، پوشیدن نعلین خوب است. حالا آیا ما جائز است که این را به همه افراد در همه شرایط و در همه ازمه گسترش و سرایت بدهیم؟ این طور نیست؛ آنجا یک شرایطی بوده است و اینجا یک شرایط دیگری است، و به همدیگر مربوط نیستند.^۱

فهمیدن اینکه چه چیز مستحب است و چه چیز سنت است، به تحقیق و تأمل نیاز دارد.

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۶۶:

«عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَنْبُعَ، فَلَمَّا خَرَجَ رَأَيْتُ عَلَيْهِ خُفًّا أَحْمَرَ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَا هَذَا الْخُفُّ الْأَحْمَرُ الَّذِي أَرَاهُ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ: "خُفٌّ اتَّخَذْتُهُ لِلسَّفَرِ، وَهُوَ أَبْقَى عَلَى الطِّينِ وَالمَطَرِ وَ أَحْمَلُ لَهُ." قُلْتُ: فَاتَّخِذْهَا وَ أَلْبَسْهَا؟ قَالَ: "أَمَا فِي السَّفَرِ فَنَعَمْ، وَ أَمَا فِي الْحَضَرِ فَلَا تَعْدِلَنَّ بِالسَّوَادِ شَيْئًا.»

ترجمه: «داود رقی گوید: همراه امام صادق علیه السلام از مدینه به سمت قریه‌ای به نام یَنْبُع خارج شدم. وقتی حضرت خارج شدند، در پای حضرت کفش قرمزی دیدم؛ عرض کردم: جانم به فدایت، این کفش قرمز رنگ چیست؟ فرمودند: «این کفش را برای سفر پوشیدم؛ چراکه برای گل و باران، بادوام‌تر است.» عرض کردم: آیا من هم از اینها بگیرم و بپوشم؟ فرمود: «در سفر بله، اما در حَضَر چیزی را با کفش‌های سیاه عوض نکن.» (محقق)

در آن زمان، مگر چشم مردم ضعیف نمی شد، آیا
در آن زمان عینک می زدند؟! ما بگوییم چون آن زمان
چشمشان ضعیف می شد و عینک نمی زدند، پس ما
هم نزنیم! هر زمانی و هر مکانی شرایط خاصی دارد،
و ما باید آن مطالب کلی را در شرایط و در حدود
خودمان پیاده بکنیم؛ این است مطلب!

مهمانی به منزل امام صادق علیه السلام آمد. در
آن زمان یک نوع خاصی از نان وجود داشت که مانند
نان شیرینی و نان روغنیِ امروزی بوده است و ظاهراً
قیمتش از

حدود متعارف بیشتر بود. از این مهمان با این نان
و حلوا پذیرایی کردند. یکی از همان اصحاب فضول
آن حضرت، به حضرت گفت: «یا ابن رسول الله، اگر
کمی در مصرف اموال خود، اقتصاد در پیش بگیرید
و ولخرجی نکنید، همیشه وضعتان معتدل باقی
می ماند!»

اینها امام را این طوری می شناختند! ما هم
همین طور هستیم و فرقی نمی کنیم! اشکال می کنیم:
اگر آن کار را بکنید بهتر بود، این کار را بکنید بهتر
است!

حضرت فرمودند:

تدبیر ما تدبیر خداست؛ اگر به اموال ما توسعه
داد، ما نیز توسعه می دهیم، اگر نداد، به
همان مقداری که هست خرج می کنیم.^۱

تأثیر شرایط زمان در تفاوت زندگانی اهل بیت علیهم السّلام با یکدیگر

زندگی امیرالمؤمنین علیه السّلام به عنوان اینکه
امام بود به نحو خاصی بود، زندگی امام حسین طور
دیگری بود! امیرالمؤمنین علیه السّلام امام بود و در

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۴۰۰.

وضع و شرایط اجتماعی نامناسبی قرار داشت؛ خود حضرت در نامه‌ای که برای عثمان بن حنیف می‌نویسد، در آن زمانی که هنوز شرایط اقتصادی جامعه در سطح نامناسب و پایینی بود، حضرت می‌فرماید:

أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ
عِلْمِهِ؛ أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ
مِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ.^۱

حضرت می‌فرماید که: من امیر هستم تو هم امیر هستی، امارت اقتضا می‌کند تو این طور باشی. همین عثمان بن حنیف اگر امیر نبود حضرت با او این طور صحبت نمی‌کرد. وقتی که شخصی حاکم بر مردمی است، باید خود را با آن خصوصیات وفق

۱. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۱۷، خطبه ۴۵. ترجمه:

«آگاه باش که هر مأمومی را امام و پیشوایی است که به او اقتدا می‌کند و به نور علمش روشنی می‌جوید! به تحقیق که امام شما از دنیایش به دو لباس کهنه، و از طعامش به دو نان جو بسنده نموده است!» (محقق)

دهد، و این شرایط اقتضا می‌کند که به این نحوه خاص زندگی کند. حضرت به عثمان بن حنیف می‌فرمایند: «من امام هستم و شما مأموم هستی، شما نگاه کن بین من چطور هستم!»

همین شرایط در زمان سیدالشهدا علیه السلام عوض می‌شود، در زمان امام سجّاد علیه السلام تغییر پیدا می‌کند، در زمان امام صادق و امام باقر علیهما السلام تغییر پیدا می‌کند و وضع معیشت، طور دیگری می‌شود. این طور نیست که ما بگوییم: چون امیرالمؤمنین آن نحوه بود، پس باید تا قیام قیامت ما نیز آن طور باشیم! نه خیر، این طور نیست؛ انسان باید متناسب با شرایط زمان و مکان عمل کند، بدون اینکه اسراف و تبذیری در میان باشد. این روش ائمه بوده است.

آیا ما فقط باید به زمان پیغمبر نظر کنیم که یک خرما را دو قسمت یا چهار قسمت می‌کردند و به اصحاب صُفّه می‌دادند؛^۱ پس ما تمام دریچه رزق و روزی را به روی خود ببندیم و یک خرما را دو

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۷، ص ۳۱۹.

قسمت کنیم: نصفش را شما بخور و نصفش را هم
شما بخور! یا به نحوهٔ طعام در زمان حضرت
امیرالمؤمنین علیه السّلام نگاه کنیم؟ نه خیر، این
مطلب فرق می‌کند؛ این در زمان بقیّه ائمّه متفاوت
بود، و نمی‌شود این کار را انجام دهیم.

در هر زمانی به نحوی، و در هر شرایطی به قسم
خاصّی باید عمل کرد. لذا باید یک معیار کلی از
تاریخ و سنّت ائمّه به دست بیاوریم، سپس در مقام
عمل برآییم؛ منتها به شرط اینکه در تاریخ آنها و در
رفت و آمد و معاشرت آنها دقت کنیم تا آن مطلب
کلی برای ما پیدا شود.

برخی از سنن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

در اینجا من چند مطلب را یادداشت کرده‌ام که
به عنوان گذرا مطرح کنم. البته در بعضی از موارد
- که مشخص خواهم کرد - توضیح مختصری باید
عرض شود.

امام حسن علیه السّلام اوصاف پیغمبر را از دایی
خود، هند نقل می‌کنند؛ این

روایت - که حاوی مطالب متفرقه‌ای در اوصاف پیغمبر است - در بحار الأنوار در مجلّات مربوط به تاریخ پیغمبر اکرم نقل شده است.^۱

سنت اوّل: ابتدای به سلام کردن

اوّل: حضرت همیشه در سلام کردن، ابتدای به سلام می‌کردند؛^۲ البتّه به زن‌های جوان سلام نمی‌کردند. امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

من به زن جوان سلام نمی‌کنم؛ چون وقتی که او جواب سلام من را می‌دهد، احساس می‌کنم که آن معصیتی که ممکن است برای من پیدا شود، از ثواب آن سلام بیشتر باشد!^۳

بله، حضرت در ارتباط با زن‌ها این قدر رعایت می‌کردند! آن‌هم چه کسی؟ امیرالمؤمنین! تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل!

۱. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۴۸، به نقل از عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۳۱۶. این روایت به طور کامل در پاورقی مجلس اوّل همین کتاب، ص ۵۹-۶۳ نقل شده است. (محقق)

۲. عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۳۱۷.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۴۸:

«عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَ يَرُدُّنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُسَلَّمَ عَلَى الشَّابَّةِ مِنْهُنَّ وَ يَقُولُ: أَخَوْفُ أَنْ يُعْجِبَنِي صَوْتُهَا فَيَدْخُلَ عَلَيَّ أَكْثَرُ مِمَّا أَطْلُبُ مِنَ الْأَجْرِ!"»

دوّم: پیغمبر طویل‌السکوت بودند؛ همیشه

سکوت در مرام پیغمبر، حاکم بود، مگر اینکه کسی

از آن حضرت سؤالی کند.^۱

سنت سوّم: تفکر دائمی

سوّم: دائم‌الفکر بودند و فکر می‌کردند؛ وقتی

کسی آن حضرت را می‌دید، مشاهده می‌کرد که

همیشه متفکرند و دارند فکر می‌کنند؛ حالا به چه

فکر می‌کنند؟ خب خودشان می‌دانند!

سنت چهارم: پرهیز از کلام غیر ضروری و بی‌جا

چهارم: «لا یَتَكَلَّمُ فِي غَيْرِ حَاجَةٍ». بدون اینکه

حاجتی پیدا شود صحبت نمی‌کردند.

زیاد صحبت کردن، انسان را تهی می‌کند. انسان

یک وزانی دارد، یک اندوخته‌ای دارد و یک متانتی

دارد؛ مخصوصاً افرادی که در راه تعالی حرکت

می‌کنند و قدم برمی‌دارند، باید خیلی به این مطلب

توجه کنند. بعضی‌ها خیال می‌کنند که اگر یک جا

بروند ولی صحبت نکنند انگار این مجلس، دست

۱ الی ۶. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۷.

خالی است، مجلسش به درد نمی خورد و فایده‌ای ندارد! با رفیقش نشسته است، می خواهد به هر صورتی باب صحبت را باز کند؛ خب حرف نزن، بگیر بنشین، حالا مگر کسی از تو طلبی دارد؟! یا آیا اگر این حرف را نزنی، به جایی برمی خورد یا مسئله‌ای حادث می شود؟!

صرف صحبت کردن، ولو اینکه تهمت یا غیبت نباشد - گرچه غالباً در این صحبت‌ها غیبت و تهمت پیش می آید - از اندوخته انسان کم می کند و متانت انسان را از بین می برد! دیده‌اید بعضی‌ها سنگین هستند و وقار دارند؟ وقتی انسان به چهره آنها نگاه می کند یک سرمایه‌ای در وجود آنها احساس می کند. این وقار برای این است که اینها ساکت هستند. امّا افرادی که صحبت می کنند، ولو اینکه فرد خوبی هم باشند، ولی چون زیاد صحبت می کنند آدم می بیند که انگار چیزی ندارند و پوچ هستند و در وجودشان چیزی نیست. صحبت مانند آن ثلمه و سوراخی می ماند که به یک کیسه‌ای وارد می شود و کم کم آن اندوخته کیسه را کم می کند. افرادی که زیاد صحبت

می‌کنند، واردات الهی در قلب آنها خیلی کم است.^۱

سنت پنجم: عدم مدح و یا ذمّ از غذا

پنجم: حضرت وقتی که غذا می‌خوردند، نه مدح

می‌کردند و نه ذمّ می‌کردند.^۲ نه می‌گفتند: چرا

غذایت بد است! و نه می‌گفتند: چرا غذایت خوب

است! غذا می‌خوردند و سپس بلند می‌شدند و

می‌رفتند. چون اگر می‌گفتند که غذایت خیلی خوب

است، خب همه‌جا باید همین تعریف را بکنند؛ اگر

۱. رساله لبّ اللّباب، ص ۱۲۶:

«سیزدهم: صمت؛ و آن بر دو قسم است: سکوت عام و مضاف، و سکوت خاص و مطلق.

سکوت عام و مضاف عبارت است از: حفظ لسان از تکلم به قدر زائد بر ضرورت با مردمان. بلکه سالک باید اکتفا کند به قدر ضرورت و به اقلّ ما می‌توان گفت: مطلقاً ممدوح است. و اشاره به همین صمت است قوله علیه

السّلام: «إِنَّ شَيْعَتَنَا الْخُرُسُ؛ [شیعیان ما زبانشان بسته است.]»

و نیز آنچه در مصباح الشّریعة از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده است که: «الصّمتُ شِعَارُ الْمُحِبِّينَ، وَ فِيهِ رِضَا الرَّبِّ، وَ هُوَ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ شِعَارِ الْأَصْفِيَاءِ؛ [سکوت شعار محبّان است، و خشنودی خدا در آن است، و آن از اخلاق پیامبران و شعار برگزیدگان است.]»

و در حدیث بزنطی است از حضرت رضا علیه السّلام: «الصّمتُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، وَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ؛ [سکوت دری از درهای حکمت است، و رهنمای به هر خیری است.]»

قسم دوّم، که سکوت خاص و مطلق است، عبارت است از: حفظ لسان از تکلم با ناس در حین اشتغال به اذکار حصریّه کلامیّه؛ و در غیر آن، غیر مستحسن است.»

۲. عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۳۱۷.

در جایی یادشان می‌رفت یا کمتر تعریف می‌کردند، فوراً در ذهن صاحب‌خانه این مطلب پیدا می‌شد که: در آن جلسه پیغمبر این قدر تعریف کرد ولی الآن در جلسه ما این قدر تعریف کرد! و این باعث شرمندگی وی می‌شد.

اصلاً بعضی از مدح‌ها و ذم‌ها به حرمت و گناه کشیده می‌شود! من در بعضی از مجالس می‌بینم که شخصی بسیار هم زحمت کشیده و بنا بر وسع خودش غذایی تهیه کرده است، ولی بعداً مذمت شده و این مذمت باعث ناراحتی شده است؛ این نوع مذمت کردن و انتقاد، حرام است! نماز شب خواندن و ذکر و ورد، انسان را نمی‌رساند؛ ترک محرّمات، انسان را به مقصد می‌رساند!

یک وقت یکی رفیق است و خودمانی است و یک نفر یا دو نفر می‌نشینند و با همدیگر صحبت می‌کنند، آنجا هم نمی‌گوییم اشکال ندارد؛ بلکه این هم مرام پیغمبر نیست. من نمی‌خواهم از خودم بگویم؛ می‌گوییم: بر فرض اینکه اگر شما بخواهی در یک مورد تنازل کنی، در آن موردی است که مطلبی با آن

شخص نداشته باشی، و اگر بدگویی اش هم کردی و هزار اشکال هم گفتی، به او برنخورد و ناراحت هم نشود.

اما اینکه در سفرهای که افرادی نشسته‌اند و این

شخص با بعضی از آنها

رودربایستی دارد و خلاصه نباید در آنجا هر
مطلبی گفت، انتقاد از غذا که: «خوب بود به جای این
غذا، فلان غذا را می پختی!» شرعاً حرام است!

حرمت دیگرش این است که این استخفاف به
نعمت خدا است! چه فرقی می کند که نعمت خدا
برنج باشد یا نان باشد؟! اولاً خاصیت نان بیشتر از
برنج است، وانگهی نعمت خدا که فرقی نمی کند و
شما داری نعمت خدا را استخفاف می کنی؛ زیرا
معنای ذمّ از غذا این است که: «چرا فلان غذا را
درست نکردی؟!» و این غلط است که آدم بگوید که:
«این نعمت را می خواهم و آن یکی را نمی خواهم!
چرا این را آوردی و آن را نیاوردی!» اینها آدابی است
که یک مسلمان باید به آنها متأدّب شود.

سنت ششم: معاشرت با مردم در حال توجه قلبی به خدا

ششم: پیغمبر اکرم با مردم بودند و با مردم
رفت و آمد داشتند، ولی از آنها بر حذر بودند؛^۱ یعنی با
مردم نشست و برخاست می کردند، ولی دلشان را به
مردم نمی دادند، و فکر و ذهنشان جای دیگری بود،

۱ الی ۴ . همان، ص ۳۱۸.

اما خب می نشستند، بلند می شدند، سلام و علیک می کردند. پیغمبر آداب و امور متعارف را انجام می دادند.

سنت هفتم: عدم هول و هراس از ابراز حق

هفتم: برای ابراز حق، ترسی از کسی نداشتند که چه اتفاقی می افتد؛ حق را می گفتند، حالا هر چه که بود. حق باید گفته شود، ولو اینکه آن افرادی که در آنجا هستند، آن موقع این حق را نپذیرند؛ اما او می رود به شخصی می گوید، و همان شخص که می پذیرد کافی است.

سنت هشتم: مُصلحان جامعه، افضل افراد نزد رسول خدا

هشتم: بهترین افراد پیش پیغمبر کسی بود که مردم را نصیحت می کرد، عیوب مردم را تذکر می داد، مطالبی که به ذهنش می آمد می گفت. پیغمبر این افراد را خیلی دوست داشتند، این افرادی که باعث اصلاح جامعه بودند؛ نه اینکه هر چه می بینند توجیه و تأویل کنند و مطلب را کنار بگذارند. انصح برای مسلمین، محبوب ترین افراد پیش پیغمبر بودند.

سنت نهم: حسن معاشرت رسول خدا با مردم و عدم ترفع بر آنان

نهم: پیغمبر در صحبت با مردم، خشک نبود.

برای خودش حساب و کتابی

جدای از حساب و کتاب دیگران باز نمی‌کرد و

مانند یکی از افراد بود؛ به طوری که اشخاصی که برای

اولین بار خدمت پیغمبر می‌رسیدند، هنگامی که در

مسجد وارد می‌شدند پیغمبر را نمی‌شناختند و سؤال

می‌کردند: «أَيْكُمْ مُحَمَّدٌ؟» و مردم پیغمبر را به آنها نشان

می‌دادند!

سنت دهم: شوخ‌طبعی با مردم و مزاح به حق

دهم: پیغمبر با مردم شوخی می‌کردند. در روایتی

داریم:

امام صادق علیه السلام از یکی از اصحاب

خود سؤال می‌کنند: «آیا شما با یکدیگر

شوخی هم می‌کنید؟»

آن شخص عرض می‌کند: «مگر شوخی کردن

خوب است؟!»

حضرت می‌فرمایند: «اگر شوخی کردن خوب

نبود، پیغمبر شوخی نمی‌کرد!»^۲

منتها شوخی کردن به حق، و شوخی کردنی که

۱. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۳؛ قصص الأنبياء، راوندی، ص ۲۹۵؛ الدرّ
النظیم، ص ۱۴۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۶۳.

عرض مؤمن از بین نرود؛ پیغمبر این طور شوخی می‌کرد.^۱ اگر قرار باشد عرض مؤمنی از بین برود، این کار حرام است؛ حرام، حرام است دیگر!

در روایت دیگری درباره پیغمبر اکرم داریم:

كَانَ يُدَاعِبُ أَصْحَابَهُ؛ «حضرت با اصحابش

شوخی می‌کرد.»

راوی از حضرت سؤال می‌کند: «آیا روش پیغمبر

این طور است؟»

حضرت می‌فرماید:

بله، این طور بود؛ ولی شوخی پیغمبر اکرم، آن

شوخی‌ای نیست که باعث هتک حرمت یا

از بین رفتن عرض مؤمنی شود.^۲

پیغمبر اکرم سنتشان این طور بود؛ یعنی با توجه

به خصوصیات پیغمبر، این مطلب به دست می‌آید که

به این نحو باید در بین مردم عمل کرد. لذا می‌بینیم

که ائمه

۱. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۰۸.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۶۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۰۸.

عليهم السّلام نیز همین روش را در پیش
می گرفتند.

سنت یازدهم: آراستگی ظاهری مو و لباس

یازدهم: مطلبی که در اینجا می خواستم در ضمن
صحبت تذکر دهم، درباره وضعیّت موی سر پیغمبر
است. حدود پنجاه نفر این مسئله را از من سؤال
کرده اند و من می خواستم به صورت علمی، نه به
صورت تعبّدی، این مطلب را تذکر بدهم، سپس در
اطراف آن کمی صحبت شود و مطلب تا حدودی
روشن شود.

روایتی در مکارم الأخلاق درباره پیغمبر اکرم نقل
می کند و می فرماید:

كَانَ [رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] يَنْظُرُ فِي الْمِرَاةِ
وَيُرْجِلُ جُمَّتَهُ وَيَتَمَشِّطُ، وَرُبَّمَا نَظَرَ فِي الْمَاءِ وَ سَوَى
جُمَّتِهِ فِيهِ. وَ لَقَدْ كَانَ يَتَجَمَّلُ لِأَصْحَابِهِ، فَضَلًّا عَلَى
تَجْمُلِهِ لِأَهْلِهِ. ... فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ عَبَدَهُ إِذَا
خَرَجَ إِلَى إِخْوَانِهِ أَنْ يَتَهَيَّأَ لَهُمْ وَيَتَجَمَّلَ.»^۱

«پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هر وقت که
می خواستند از منزل بیرون بیایند، در آینه نگاه

۱. مکارم الأخلاق، ص ۳۴.

می کردند تا با وضع مناسبی از منزل بیرون بیایند.
پیغمبر محاسن و موی سر خود را شانه
می کردند.»

پیغمبر موی سر داشتند، موی سرشان را
نمی زدند: «يُرَجِّلُ جُمَّتَهُ»؛ «جُمَّه» به آن مویی می گویند
که در سر توفیر پیدا کند و زیاد باشد، و پیغمبر
مویشان را شانه می کردند.

و رُبَمَا نَظَرَ فِي الْمَاءِ وَ سَوَّى جُمَّتُهُ فِيهِ؛ «اگر آینه‌ای پیدا
نمی کردند، در آب نگاه می کردند و موی سر
خودشان را شانه می کردند و اصلاح می کردند.»
اصلاح می کردند، نه اینکه می زدند.

و لَقَدْ كَانَ يَتَجَمَّلُ لِأَصْحَابِهِ؛ «حضرت خودشان را
برای اصحاب، قشنگ می کردند!»
«يتجمل»: یعنی قشنگ می کردند. حضرت با

وضع درهم و برهم بیرون

نمی آمدند. کار پیغمبر این طور بود؛ این می شود سنت.

فَضْلًا عَلٰی تَجْمُلِهِ لِأَهْلِهِ؛ «چه برسد به اینکه پیغمبر

برای اهل خود، خودشان را زینت می کردند.»

اتفاقاً در همین مورد، روایتی از امام باقر علیه السلام است:

روزی حضرت وارد مجلسی شدند و آن راوی دید که حضرت لباس خیلی زیبایی پوشیده‌اند و سر و صورت خود را خیلی آراسته‌اند؛ لذا تعجب کرد و گفت: «یا ابن رسول الله، شما و این حرف‌ها؟! (یعنی بالآخره شما تارک دنیا هستید و این برای ما جوان‌ها است!)»

حضرت فرمودند: «(إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ، يُحِبُّ الْجَمَالَ؛^۱ «خدا جمال را دوست دارد.») من برای زنان خودم، خودم را زینت کرده‌ام!»
حضرت در روزی دیگر، لباسی پشمینه بر تن داشتند، گفتند: «أَمَّا بَيْنَ كِىَ لِلْبِئْسِ مَا كُنْتُمْ تَلْبَسُونَ»^۲ «اما بین که برای پروردگارم و برای عبادت، این لباس را می‌پوشم؛ این برای خودم است، و آن برای زنان خودم است!»^۲

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۸. ترجمه: «خداوند زیباست و زیبایی و جمال را دوست دارد.» (محقق)
۲. همان، ص ۴۴۶ و ۴۴۸.

دستور اسلام این است که انسان در هر شرایطی، باید آن شرایط متناسب را انتخاب بکند، دستور این است؛ خود پیغمبر نیز همین‌طور بودند. یک خصوصیات و مسائلی هست که باید در نظر گرفته شود؛ این‌طور نیست که ما بگوییم: حالا که آمده‌ایم، دیگر همه چیز را رها کنیم! خدا همه را مثل ما نیافریده است، خداوند هر شخصی را به خصوصیات خاصی خلق کرده است و دو خصوصیت متضاد را در کنار هم قرار می‌دهد؛ باید این خصوصیات لحاظ شود، وگرنه همه چیز به هم می‌خورد.

همان‌طوری که در روایات بسیاری آمده است:

زنان باید خودشان را برای مردان زینت کنند!^۱

و در روایتی دیگر با لحنی تند، حضرت

می‌فرماید:

اگر زنی خود را برای مردش زینت نکند، و مرد

به واسطه این مسئله ناراحت شود، ملائکه او را

لعنت می‌کنند.^۲

۱. از جمله: الکافی، ج ۵، ص ۵۰۸.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۵۰۸؛ نهج الفصاحة، ص ۱۹۰.

همین‌طور مرد نیز باید در منزل به‌گونه‌ای باشد که مورد تنفر و اشمئزاز اهل منزل واقع نشود؛^۱ این روش و دستور اسلام است، خود پیغمبر همین کار را انجام می‌داد.

در ادامهٔ روایت مکارم الأخلاق آمده است:

فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنْ عَبْدِهِ إِذَا خَرَجَ إِلَىٰ إِخْوَانِهِ أَنْ يَتَهَيَّأَ لَهُمْ وَيَتَجَمَّلَ.»^۲

«حضرت فرمود: خداوند دوست دارد که وقتی بنده‌اش نزد برادران مؤمن می‌رود، خود را آراسته کند و به سر و صورتش یک وضع زیبایی بدهد.»
یعنی آشفته و نامناسب نباشد، و این آداب معاشرتی که داریم، باید لحاظ شود.

مطلبی که از من سؤال شده بود و این مطلب بیشتر به اهل علم مربوط می‌شود و به آنها برمی‌گردد، این است که: آیا بلند کردن موی سر سنت است یا نه؟

مطلبی که اکنون خدمت شما عرض می‌شود، براساس یک مسئله علمی است؛ نه یک مسئله

۱. مکارم الأخلاق، ص ۸۰ و ۸۱.

۲. همان، ص ۳۵.

تعبّدی، آن مسئله در جای خودش می‌آید. ما در اینجا روایات مختلفی داریم، و تا آنجایی که من تفحص کردم و از رفتار پیغمبر و ائمه علیهم السّلام به دست آوردم، سنّت در زمان ائمه علیهم السّلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم، مو گذاشتن بوده است.

سیره پیغمبر و اهل بیت علیهم السّلام بر بلند گذاشتن موی سر

تمام افرادی که اوصاف ظاهری پیغمبر را نقل کرده‌اند، گفته‌اند: «موی سر پیغمبر بلند بود.» منتها در این روایات اختلاف است:

۱. بعضی گفته‌اند: «پیغمبر موی سر را بلند

می‌کردند و حتّی از گوش هم

تجاوز می کرد.»

۲. روایتی از عایشه است: «پیغمبر موی سر را

بلند می کردند و به گوش می رسید، ولی از گوش

تجاوز نمی کرد.»

۳. جابر بن عبدالله انصاری روایتی نقل می کند:

«موی سر پیغمبر بلند بود.»^۱

۴. انس بن مالک وقتی که تاریخ پیغمبر را برای

اصحاب شرح می دهد، می گوید: «همیشه موی سر

پیغمبر بلند بود؛ نه اینکه موی سر پیغمبر سفید بود،

نه خیر، پیغمبر در همان اواخر عمرشان بیشتر از ده تا

پانزده تار موی سفید در سرشان نبود.»^۲

این از خصوصیات پیغمبر است و بقیه ائمه

این طور نبودند؛ مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام موی

سرشان سفید شد،^۳ یا حضرت سیدالشهدا

علیه السلام موی سرشان سفید شد؛ اما موی سر

پیغمبر سفید نشد و حتی در محاسنشان هم موی

سفید کم بود، و این از خصوصیات پیغمبر بود. اما

۱. الجعفریات، ص ۲۲.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۵۸.

۳. الغارات، ج ۱، ص ۱۰۰ و ۱۰۲؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۷۵.

در سیدالشهدا این طور نیست، محاسن سیدالشهدا زود سفید شد، لذا حضرت خضاب می کردند، گاهی اوقات به حنا و گاهی اوقات به رنگ سیاه خضاب می کردند.^۱

تمام اینها در تاریخ آمده است و مسلم است که پیغمبر اکرم، قطعاً تا آخر عمر موی سرشان را بلند می کردند.^۲

درباره ائمه علیهم السّلام نیز همین روش منقول است:

۱. امام سجّاد علیه السّلام موی سرشان بلند بود. طاووس یمانی در آن روایتی که از امام سجّاد نقل می کند، می گوید: «دیدم جوانی آمد و به پرده کعبه آویخت

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۸۱.

۲. دلائل النبوة، بیهقی، ج ۱، ص ۲۲۹.

درحالتی که گریه می کرد و موی سرش این طور بود.^۱

۲. وقتی که اصمعی حالات امام سجّاد علیه السّلام و آن مطالب مفصّل و دعاها و اشعار و ابتهال و گریه و سجده امام سجّاد را نقل می کند، در صحبت خود در ضمن بیان خصوصیات حضرت، می گوید: «حضرت موی سرشان این طور بود.»^۲

۳. امام رضا علیه السّلام همین طور؛^۳

۴. امام جواد علیه السّلام همین طور؛^۴

۵. امام حسن عسکری علیه السّلام همین طور؛

۶. امام زمان علیه السّلام عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فرجه

الشّریف همین طور؛^۵

این بزرگواران افرادی از ائمّه بودند که موی سرشان را بلند می کردند. بلند کردن موی سر، یک امر رایج و متداولی بود که اینها این کار را انجام

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون روایت طاووس یمانی رجوع شود به مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۵۱؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۰۸.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۵۰.

۳. مکارم الأخلاق، ص ۷۲.

۴. الکافی، ج ۴، ص ۴۳۹.

۵. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶۲.

می دادند.

در موارد اندکی نیز آمده است که: فلان شخص پیش امام صادق آمد و دید که حضرت حلق کرده‌اند، ولی این مسئله، دائمی نبوده است.

آنچه که به‌طور کلی از روایات و تاریخ به‌دست می‌آید این است که: روش و دیدن ائمه علیهم‌السلام بر این بوده که موی سرشان را بلند کنند. این چیزی بود که من به‌دست آوردم، و العلم عند الله!

اما اینکه در روایت آمده است که: «سنت پیغمبران، حلق است.»^۱ این نه به‌معنای

یک سنت دائمی است؛ اگر سنت دائمی پیغمبران بر حلق بود، چرا خود ائمه تبعیت نمی‌کردند؟!

در تاریخ عاشورا درباره حضرت علی‌اکبر، حضرت ابوالفضل العباس، حضرت قاسم علیهم‌السلام و اینهایی که به میدان می‌آمدند، وقتی خبرنگاران کربلا کیفیت شمایل ظاهری اینها را نقل می‌کردند، می‌گفتند: «جوانی را دیدیم با موهایی

^۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۶۷؛ تحف العقول، ص ۴۴۲.

این چنین و با قیافه‌ای این چنین. «اینها این طور بودند؛ هم جوان‌های اینها این طور بودند و هم مسن‌های از ائمه علیهم السّلام این طور بودند.

علّت لزوم کوتاه کردن موی سر در زمان حاضر

بنابراین، باید این مطلب را دانست که: زدن موی سر به عنوان یک سنّت نیست، بلکه به عکس است، و گذاشتن موی سر سنّت است؛ منتها صحبت در این است که با توجه به خصوصیات و شرایط هر زمانی، آن معیار تفاوت پیدا می‌کند.

ما نباید بگوییم زدن مو سنّت است؛ چون سنّت برخلاف این است، این کتب و این هم روایات! امّا در این شرایط، گذاشتن موی بلند برای اهل علم، سبک و سخیف است و صحیح نیست. شاید خود ائمه اگر در این زمان بودند و شرایط کنونی ما را داشتند، موی سرشان را می‌زدند؛ این یک مطلب دیگر است؛ امّا اینکه ما بگوییم: «زدن موی سر سنّت است»، ما خلاف این مطلب را در کتب می‌بینیم، و

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون برخی این تمجیدها، رجوع شود به مقاتل الطالبیین، ص ۹۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۷.

مطلب این طور نیست.

در این شرایط، موی بلند گذاشتن صحیح نیست، مخصوصاً برای اهل علم؛ اهل علم باید موی سرشان را کوتاه کنند. الآن با وضع فعلی و فساد فعلی و اختلاط و ارتباطات اجتماعی فعلی و در معرض همگان قرار گرفتن، وقتی که مردم به فردی از اهل علم توجه می‌کنند، باید به یاد خدا و مسائل قیامت و امور روحانی بيفتند؛ لذا صحیح نیست که توجه به ظاهر وی، آنها را از پرداختن به آن مسائل باز بدارد.

پس

با توجه به شرایط فعلی، نباید موی سر را بلند کرد و باید موی سر را زد. البته نه اینکه کاملاً زد، بلکه در یک حدّ متعارف مقبول، یعنی آن حدی که خود انسان می‌تواند این مطلب را بفهمد.

ولی صحبت در این است که آیا ما بگوییم پیغمبر نیز همین‌طور بود؟ این می‌شود توجیه! خیر، پیغمبر این‌طور نبوده است، حتّی یک نفر از افرادی که خصوصیات پیغمبر را بیان کرده‌اند نگفته است که پیغمبر موی سرشان را می‌زدند. این همه ما روایت داریم، حتّی یک نفر نیز نگفته است که امام سجّاد را دیدم موی سرش را زده بود، بلکه نقل تمام افراد برخلاف این است. اگر مو گذاشتن سنت باشد، زدن مو سنت نیست.

اما فهمیدن و بیان این مسئله یک مطلب دیگر است، که آن فرق می‌کند. ما باید بگوییم که پیغمبر چطور بود، نباید مطلب را مخفی کنیم، مخفی کردن غلط است. در روایت داریم: «ارسال لحيه از سنن مُرسَلین است و مستحب است.»^۱

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۰.

در آنجایی که در روایت عبارت «مستحب است» آمده باشد، این می‌شود سنّت. انسان لَحیه را بلند کند، امّا نه آن مقداری که تا هر جا می‌خواهد برسد، برسد؛ بلند کردن لَحیه تنها به یک مقدار متعارف جایز است! ^۱ موی سر را نیز باید بلند کرد، البتّه نه در این شرایط، این شرایط برای ما ملاکی به دست می‌دهد که باید طبق آن ملاک عمل کنیم. امّا اگر ما بخواهیم تاریخ پیغمبر و تاریخ ائمّه علیهم السّلام را براساس مسائل خودمان توجیه کنیم، این خلاف است. اگر من بیایم از فلان جای تاریخ پیغمبر کم کنم، دیگری هم می‌آید از فلان نقطه کم می‌کند، پس چه فرقی کرد؟ من بر طبق شرایط و بر طبق منویات و منافع خودم بگویم: این مقدار از تاریخ پیغمبر بیان نشود! خب او هم می‌گوید: آن مقدار بیان نشود! علّت بدبختی ما مسلمین در همین است!

این مسئله را عرض می‌کنم تا تمام موارد شبهه از

بین برود. حدود پنجاه نفر

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۸۶.

آمده‌اند و با بنده صحبت کرده‌اند که چرا ما باید موی سرمان را بزنییم؟ این مطلب را من برای این جهت دارم روشن می‌کنم که انسان این راهی که دارد می‌رود، با بصیرت و بینش باشد و خیال نکند که فقط یک مسئلهٔ تبعّدی است؛ نه خیر، این مسئله ناشی از یک حقیقت است، یعنی ما نباید مثل بقیّه، زلف و امثال اینها بگذاریم، به خاطر اینکه شرایط زمان اقتضا می‌کند که ما الآن این طور باشیم. حالا هر شخصی هر کاری می‌خواهد برود و انجام بدهد.

حرمت تغییر سنن قطعیه براساس مصالح موهومه و مسائل حقوق بشر غربی

تاریخ را باید گفت؛ اگر من براساس مصالح خودم تاریخ را نگویم، دیگری هم برای مصالح خودش فلان تاریخ را نقل می‌کند. آن شخص روایت امیرالمؤمنین علیه السّلام و وصیّت حضرت به امام حسن در حاضرین را ترجمه می‌کند و وقتی به امور مربوط به زنان می‌رسد که: «با زنان مشورت نکن»،^۱ همهٔ آن مسائل را حذف می‌کند و می‌گوید: «بیان این مطالب در این زمان، اقتضا نمی‌کند!» این می‌شود خیانت، این می‌شود تحریف! باید همه را

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۰۵، خطبه ۳۱.

بیان بکنیم؛ چرا حذف می‌کنی؟ اگر این مطالب مربوط به این زمان نیست، دلیل و توجیه خود را بیان کن، تا ببینیم آیا در آن توجیه، حرف است یا حرف نیست، و آیا درست معنا می‌کنی یا غلط؛ این یک مطلب دیگری است. مسئله‌ای که فعلاً مطرح است این است که حتی آیه قرآن: **(الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ)**^۱ را نیز کنار می‌گذارند! تمام این مسائل به خاطر مسئله حقوق بشر است.

امروزه می‌گویند:

مردم نمی‌توانند بپذیرند! مصالح حقوق بشر اجازه نمی‌دهد که این احکام اسلامی راجع به زنان، که ارث زن نصف ارث مرد است، آورده شود.

می‌گویند:

۱. سوره نساء (۴) آیه ۳۴. معاد شناسی، ج ۷، ص ۸۰، تعلیقه: «مردان، عنوان قیمومت بر زنان دارند.»

مرد و زن با همدیگر یک زندگی را تشکیل داده‌اند؛ پس چرا ارث زن نصف ارث مرد باشد؟! چرا زن نصف مرد ارث ببرد؟! «

می‌گوییم: «چون مرد نفقه زن را می‌دهد!»
می‌گویند:

بسیار خوب، شما در اینجا تبصره بنزید و بگویید: در آنجایی که مرد نفقه زن را می‌پردازد،

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۹۴ و ۹۵:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، أَنَّ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ إِلَيْهِ فِيهَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: "عِلَّةُ إِعْطَاءِ النِّسَاءِ نِصْفَ مَا يُعْطَى الرَّجَالَ مِنَ الْمِيرَاثِ: لِأَنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا تَزَوَّجَتْ أَخَذَتْ وَ الرَّجُلَ يُعْطَى، فَلِذَلِكَ وَفَّرَ عَلَى الرَّجَالِ؛ وَ عِلَّةُ أُخْرَى فِي إِعْطَاءِ الذَّكَرِ مِثْلَى مَا تُعْطَى الْأُنْثَى: لِأَنَّ الْأُنْثَى فِي عِيَالِ الذَّكَرِ إِنْ احتَاجَتْ وَ عَلَيْهِ أَنْ يَعُولَهَا وَ عَلَيْهِ نَفَقَتُهَا، وَ لَيْسَ عَلَى الْمَرْأَةِ أَنْ تَعُولَ الرَّجُلَ وَ لَا تُؤْخَذَ بِنَفَقَتِهِ إِنْ احتَاجَ، فَوَفَّرَ عَلَى الرَّجَالِ لِذَلِكَ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿الرَّجَالُ قَوْمُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾.»

ترجمه: «علت اینکه زنان نصف مردان ارث داده می‌شوند آن است که: چون زن همسر اختیار کند، مال می‌ستاند ولی مرد می‌پردازد، به همین جهت است که حق مرد را بیشتر قرار داده‌اند. و علت دیگری که به مرد دو برابر زن ارث داده می‌شود آن است که: اگر زن نیازی پیدا کند در تحت سرپرستی مرد است و بر عهده مرد است که او را کفالت نماید و نسبت به امورش قیام نماید و نفقه‌اش را بپردازد؛ اما زن، نفقه‌دهنده مرد نیست و اگر مرد هم نیاز داشت، نفقه و خرجش را از زن مطالبه نمی‌کنند. از این جهت، خداوند سهم مرد را بیشتر قرار داده است، و این همان گفته خداوند عزوجل است که می‌فرماید: ﴿مردان را بر زنان، تسلط و حق نگهبانی است؛ به واسطه فضیلتی که خدا بعضی را بر بعضی داده است، و به واسطه مخارج زندگی و نفقه‌ای که مردان از اموال خود به آنها می‌دهند.﴾» (محقق)

* سوره نساء (۴) آیه ۳۴.

دو برابر می برد؛ اما در آنجایی که هر دو با هم کار می کنند، به صورت مساوی ارث می برند؛ یا در جایی که زن نفقهٔ مرد را پرداخت می کند، زن باید دو برابر مرد ارث ببرد!

خب این مطلب، مطلب خیلی خوبی به نظر می رسد. مسائل حقوق بشر از این قبیل است.

چرا دیه زن نصف ديه مرد است؟ در اینجا که دیگر مسئله نفقات و اینها نیست، این مسئله مربوط به وارث می‌شود و به خود زن مربوط نیست؛ اگر زنی کشته شود، وارث زن باید دیه او را دریافت کند، به خود این مُرده که چیزی نمی‌رسد، خب وارث او اگر مرد باشد هم باید نصف بگیرد.^۱

این مسائل و این مطالب باعث شده است که یک عدّه از روشن فکران بی‌دین آمده‌اند و دین را عوض کرده و تغییر داده‌اند و بر مرام و مسلک خودشان توجیه کرده‌اند. این مسائل باعث شده است تا یک عدّه بگویند:

امروزه مسائل آن زمان دیگر از بین رفته و زمانه تغییر پیدا کرده است و ما باید یک مسائل جدیدی از نو بسازیم و پایه جدیدی از نو بریزیم!

ما باید حرّ و آزاد آنچه را که مربوط به تاریخ ائمه است بیان کنیم، و مطالب باید روشن شود.

به خاطر دارم در مجلسی بودیم و شخصی از

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۰۵.

بستگان ما نیز در آنجا حاضر بود، ایشان به مطالبی

که در کتاب معاد شناسی بود، اشکال گرفت و گفت:

آقا، چرا شما این قضیه که سیدالشهدا در صبح

عاشورا تنظیف کردند، و نظایر این مطالب را در

کتاب خود^۱ نقل کرده‌اید؟ آوردن این مطالب

خوب نیست و ضرورتی ندارد؛ زیرا:

اولاً: معلوم نیست که در آن شب به این مقدار

آب موجود بوده است؛ در موقعی که آب خوردن

برای اطفال نبود، آیا تنظیف می‌کنند؟!

ثانیاً: گفتن این مسائل خوب نیست، زیرا مردم از

این مطالب خوششان نمی‌آید، لذا بهتر است که

آدم این حرف را نزنند!

ایشان در جواب فرمودند:

اولاً: لازم نیست که تنظیف حتماً به وسیله آب

شرب انجام بگیرد؛ بلکه ممکن

۱. معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۹۷.

است که در آنجا آبی هم وجود داشته است، حالا کثیف بوده یا هرچه بوده است.

و در تاریخ وارد است که: «در شب عاشورا (یعنی از بعد از نیمه شب) رفتند و آب آوردند.»^۱ وانگهی، حتی تنظیف سیدالشهدا را هم باید گفت تا اینکه مردم بدانند در شب عاشورا با اینکه حضرت علم داشت به اینکه فردا او را می کشند، ولی با این کار می خواهد بگوید که این قدر به این مسئله اهتمام دارد و این قدر به این مسئله توجه دارد که می خواهد خدا را از نظر ظاهر به نحوی ملاقات کند که کاملاً طبق دستور و طبق شرع عمل کرده باشد؛ این را حضرت می خواهد بفهماند.

دستور این است؛ اما اینکه ما یک قدری را بگوییم و یک قدری را نگوییم، این غلط است. تاریخ باید بیان شود؛ منتها در بیان تاریخ، معیارهای آن زمان و انطباقش بر این زمان باید کاملاً روشن شده باشد!

حالا قضیه روشن شد که مسئله مو گذاشتن مسئله ای بوده است که همه ائمه من جمله پیغمبر مو داشته اند. و به نظر من این سنت بود، اصلاً مو

۱. الأملی، شیخ صدوق، ص ۱۵۶.

گذاشتن سنت است و چه بسا در زمان ظهور امام
زمان این مطلب تغییر پیدا بکند و همه مو بگذارند،
هیچ بعید نیست، مثل بقیه احکام؛ ولی در این شرایط
و در این موقعیت، با توجه به آن معیارهایی که ما در
دست داریم، انسان باید موی سرش را در یک حد
معمولی کوتاه کند تا آن برداشت مردم و دید مردم
نسبت به یک روحانی، باعث نشود که آنها از رسیدن
به حقایق باز بمانند.

مانعیت احساسات در مقابل ادراک حقایق و اتیان دستورات اسلامی

این یک مسئله بسیار دقیق و ظریفی است که من
قصد داشتم در طول این دهه، یک روز به این مسئله
احساسات پردازم که چگونه همین احساسات باعث
می شود تا از حقیقت باز بمانیم؛ لذا ما مجبوریم تا
بعضی از مسائل را ندیده بگیریم. این مسئله خیلی
مسئله دقیقی است که چطور احساسات و ارتباط با
مردم باعث می شود که ما

نتوانیم آن طور که باید و شاید آن روش اسلامی و روش عملی را پیاده کنیم! و این حل نمی‌شود و انجام نمی‌شود مگر به دست امام زمان علیه السّلام، و تنها آن حضرت می‌تواند این کار را انجام دهد.

مثالی بزنم: شما اکنون از وضع حرم و گنبد حرم حضرت امام رضا علیه السّلام اطلاع دارید که چه مسائلی و چه خرج‌هایی است و طلا و طلاکاری و امثال ذلک است. مگر قبر امام باید طلا داشته باشد؟! حالا گنبد بدون طلا نمی‌شود؟! اتفاقاً اگر از نظر معنویت است، بدون این طلاجات و بدون این مسائل، نورانیت خود آن مکان خیلی بیشتر و طهارتش بهتر است. ما که نمی‌خواهیم با طلا و طلاکاری به امام علیه السّلام رونق بدهیم! افرادی که در همدان قبر آن عارف نامی، بابا طاهر را قبلاً زیارت کرده بودند و مقبره ایشان را دیده بودند - من هم یک مرتبه یا دو مرتبه در سنین کودکی به آنجا رفته بودم - می‌دانند که آن صفا و آن روحانیت و آن نورانیتی که در آن زمان بود، اکنون کجا در این وضع فعلی وجود دارد؟! حالا شما بروید ببینید چه گل‌هایی، چه

سنگ‌هایی، چه خصوصیات، چه گنبد و بارگاهی
برایش درست کرده‌اند! بله، مردم بیشتر جلب
می‌شوند، اما خواص چطور؟! آن روحانیتی که در
آن موقع بود الآن کجا پیدا می‌شود؟!!

ما اصلاً نمی‌گوییم که مثل آن وهابی‌هایی باشیم
که آمدند و قبور ائمه علیهم السّلام را خراب کردند
و همه را مسطح کردند؛ نه خیر، مکان‌های متبرّکه و
قبور ائمه علیهم السّلام باید ساختمان داشته باشد و
باید بارگاهی داشته باشد تا مردمی که در آنجا به
زیارت می‌آیند، از آفتاب و... محفوظ باشند. این
امکنه ملتجأ و متکا و مأوای مردم است، مردم که به
آنجا می‌آیند نمی‌توانند که با همان باران و وضع
درهم و برهم و نامناسب به زیارت بروند، بالأخره
باید جایی باشد تا زوآر بنشینند و دعا و نماز بخوانند،
و این مکان باید وسیع باشد و سقف داشته باشد؛
تمام این مطالب صحیح است، اما طلاکاری و
زینت‌کاری به حرم ائمه چه کار دارد؟! تمام اینها همه
اسراف است، و این یک مسئله دیگری است.

اما فرضاً اگر الآن بگوئیم که گنبد امام رضا علیه السّلام را باید خراب کرد؛ می دانید چه بساطی به پا می شود؟ می گویند: اینها وهّابی شده اند، اینها بی دین شده اند، اینها ضدّ ولایت ائمه علیهم السّلام هستند و امثال ذلک. لذا باید با همین کیفیت بماند.

اتفاقاً در این زمینه روایتی هم از امام باقر علیه السّلام داریم که حضرت به اصحابشان امر می کند:

فعلاً شما در همین مساجد بروید و نماز بخوانید؛^۱ اما وقتی که حضرت قائم علیه السّلام بیاید، این مساجد را خراب می کند و به صورت اسلامی درمی آورد.^۲

۱. الکافی، ج ۳، ص ۳۷۲.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۰۹:

«و رَوَى أَبُو بَصِيرٍ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ وَ هَدَمَ فِيهَا أَرْبَعَ مَسَاجِدَ وَ لَمْ يَبْقَ مَسْجِدٌ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ لَهُ شُرْفٌ إِلَّا هَدَمَهَا وَ جَعَلَهَا جَمَاءً.»»

ترجمه: «ابوبصیر از امام باقر علیه السّلام روایت می کند که حضرت فرمود: زمانی که قائم علیه السّلام قیام کند، به سوی کوفه می رود و چهار مسجد را در آنجا خراب می کند و مسجدی بر روی زمین باقی نمی ماند که مشرف باشد و طبقات بالا داشته باشد، مگر اینکه طبقات مشرف آن را ویران

این کار، کار حضرت است و کار ما نیست!

اگر من بخواهم نظائر این قضیه را برای شما بیان کنم، موارد بسیاری وجود دارد که ما به واسطه ارتباط با همین مردم، نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم. لذا باید این مطلب را نگه داشت؛ چون اگر انسان بخواهد به ترکیب قضیه دست بزند، آن حقیقت هم از بین می‌رود، و مردم اصلاً از اینجا بلند می‌شوند و می‌روند! لذا برای محافظت و تحفظ بر آن حقیقت، انسان باید کوتاه بیاید.

پیامبر اکرم می‌فرمود: این کار را بکنید! اگر نمی‌کردند، پیغمبر دیگر دنبالش را نمی‌گرفت. امیرالمؤمنین می‌فرمود: «نماز را این‌طور بخوانید؛ سنت این‌طور بوده»

می‌نماید و با خاک یکسان می‌کند.» (محقق)

است! «اما ديگر دنبالش را نگرفت و وقتی آمدند و گفتند: «ما مي خواهيم به سنت عمر عمل كنيم!» حضرت فرمودند: «عمل كنيد!»^۱ با مردم مدارا مي كردند. اين راه آمدن، يك مطلب است، و فهميدن مطلب، مطلب ديگري است؛ ما بايد مطلب را بفهميم، آن وقت بينيم چطور راه بياييم.

تأثير حالات معنوی انسان در مزاح یا ترک آن

لذا ما مي بينيم كه دأب پيغمبر و ائمه عليهم السلام شوخي كردن و مزاح بوده است، و با مردم مي گفتند و مي خنديدند، عبوس نبودند و خودشان را نمي گرفتند و براي خودشان يك حساب و كتاب جدائي نداشتند، مي گفتند و مي خنديدند و خوش بودند! اما اين شوخي در اينجا نبايد باعث هتك حرمت يك مؤمن شود؛ اين حرام است.

هر شخصي طبق شاكلة خودش عمل مي كند؛ يك شخصي اهل حال است و خيلي شوخي نمي كند و به حال خود مشغول است، يك شخصي اهل حال

۱. تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۷۰؛ تفسير العياشي، ج ۱، ص ۲۷۵.

نیست و شوخی می‌کند، یک کسی اهل نماز است،
یک کسی اهل دعا است و

تفاوت حالات اصحاب سیدالشهدا علیه السلام در شب عاشورا، در عین اتحاد در
هدف و در مسیر

در شب عاشورا همین اصحاب سیدالشهدا
علیه السلام فرق می‌کردند؛ یکی شوخی می‌کرد،
یکی نماز می‌خواند، یکی گریه می‌کرد، و هیچ‌کدام
هم به همدیگر کاری نداشتند. بُریر شوخی می‌کرد؛
می‌گفتند: چرا شوخی می‌کنی؟ می‌گفت: فردا در
بغل حورالعین می‌رویم! حالا نه اینکه راست
بگویند، شوخی می‌کرد! اهل منبر این مطلب را
به‌عنوان مطلبی که مثلاً خوب نیست، نقل می‌کنند و
بعد می‌گویند: «تو پیش سیدالشهدا هستی و هوای
حورالعین داری؟!» نه خیر، داشت شوخی می‌کرد!

ما هم این حرف‌ها را می‌زنیم! می‌گویند: تابه‌حال
صبر کرده‌ایم، ولی گیرمان نیامد، در این دنیا شانس
نداشتیم، اقلأً پیش امام حسین بمیریم تا ببینیم آنجا
چه گیرمان می‌آید! خب ایشان پیرمرد بود و خلاصه

۱. وقعة الطف، ص ۲۰۲، تعلیقه؛ نفس المهموم، ص ۲۱۵.

می گویند: آرزو بر نوجوانان عیب

نیست! خب او شوخی می کرد.

از آن طرف، مسلم بن عوسجه گریه می کرد،
ابتهاال می کرد، نماز می خواند. این برای خودش بود،
آن هم برای خودش بود؛ و همه هم یک هدف
داشتند و همه هم یک راه داشتند!

لذا امام حسین علیه السلام در شب عاشورا همه
را جمع می کند و می فرماید:

إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَىٰ وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي؛
«من اصحابی باوفاتر، افضل و بهتر از شما سراغ
ندارم!»

وقتی حضرت رو به اصحاب می کنند و به آنها
می فرمایند:

أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ! لَيْسَ
عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ! هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ
جَمَلًا!

«من تعهد خودم را از شما برداشتم، شما را در
حِلِّ قرار دادم! شب است و کسی متوجه
نمی شود و کسی نگاه نمی کند، از اینجا بروید!»
آن وقت یک یک بلند شدند و مطالبی بیان کردند

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱.

و گفتند:

اگر هزار جان داشتم، در راه تو می‌دادم! اگر باز

خدا مرا زنده می‌کرد، باز دریغ نمی‌کردم!

حضرت ابوالفضل، حضرت قاسم، مسلم بن

عوسجه، حبیب بن مظاهر، زهیر بن قین

علیهم السّلام، تمام اینها چه کسانی بودند؟ اینها

افرادی بودند که از یک منشأ و از یک مشرب سیراب

می‌شدند و مطالب را می‌گرفتند.

در روز عاشورا داریم که: «از همدیگر سبقت

می‌گرفتند و نمی‌خواستند بمانند!»^۲ سیدالشّهدا اینها

را نگه می‌داشت. وقتی در مقابل لشکر می‌رفتند و

می‌دیدند که یک مقداری جنگ طول کشیده است،

حوصله‌شان سر می‌رفت و مانند عابس بن شیب

شاکری زره را درمی‌آوردند!^۳ اینها این قدر عشق

به امام حسین داشتند که درباره اینها داریم:

لا يَمَسُّونَ اَلْمَ الحَدِيدِ؛ «اصلاً اَلْم نيزه و شمشیر را

۱. همان؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۵.

۲. اللّهُوف، ص ۱۱۲.

۳. وقعة الطّف، ص ۲۳۷.

۴. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۸:

«عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

احساس نمی کردند!»

عابس در معركة قتال وارد شد، مقداری که حرکت کرد و جنگ کرد - حالا یا دشمن [به خاطر شجاعتش از او می ترسید و] ملاحظه اش را می کرد یا اینکه چون پیرمرد بود - حوصله اش سر رفت و زره اش را درآورد!

کلمات نورانی سیدالشهدا علیه السلام در آخرین لحظات در اندوه فراغ یاران

یک جا سیدالشهدا علیه السلام فرمودند: «إِنِّي لَا

لأصحابه قبل أن يُقتلَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّكَ سَتَسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ، وَهِيَ أَرْضٌ قَدْ تَقَىٰ بِهَا النَّبِيُّونَ وَأَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ، وَهِيَ أَرْضٌ تُدْعَىٰ عَمُورًا وَإِنَّكَ تَسْتَشْهَدُ بِهَا وَيُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ [خ ل: لَا يَذُوقُونَ] أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ!» وَتَلَا: ﴿قُلْ إِنَّا إِنَارٌ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا!﴾ فَابْشِرُوا، فَوَاللَّهِ لَئِن قَتَلُونَا فَإِنَّا نَرِدُ عَلَىٰ نَبِينَا!»

ترجمه: «جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: امام حسین علیه السلام قبل از اینکه شهید شوند، به اصحاب خود فرمودند: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمودند: «ای نور دیده من، همانا تو به عراق کشانده می شوی، و آن سرزمینی است که پیامبران و اوصیای پیامبران در آن اجتماع کرده اند، و آن زمینی است که عمورا خوانده می شود. و همانا تو در آن به شهادت می رسی و همراه تو نیز جماعتی به شهادت می رسند که درد و ألم بر خورد آهن و شمشیر را نمی فهمند.» سپس این آیه را تلاوت نمودند: ﴿ما به آتش گفتیم: بر ابراهیم، سرد و سلامت باش!﴾ این جنگ بر تو و اصحاب تو سرد و سلامت خواهد بود! پس بر شما بشارت باد که اگر ما را بکشند، به خدا قسم که ما بر پیغمبر خود وارد خواهیم شد!» (محقق)

* سوره انبیاء (۲۱) آیه ۶۹.

۱. وقعة الطف، ص ۲۳۷؛ مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۷.

أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا

مِنْ أَصْحَابِي»^۱ یک جا هم وقتی تمام این بدن‌ها روی زمین افتاده بود، حضرت آمدند و نگاهی کردند و دیدند که دیگر نه برادری وجود دارد و نه اصحابی؛ حضرت در آنجا نیز از آنها یاد کردند و صدا زدند:

يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ! وَيَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ! يَا حَبِيبَ بْنَ مُظَاهِرٍ! يَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ! يَا بُرَيْرُ! يَا زُهَيْرُ! مَالِي أُنَادِيكُمْ فَلَا تُجِيبُونِي؟! وَأَدْعُوكُمْ فَلَا تَسْمَعُونِي?!

«چه شده است که پسر پیغمبر، شما را صدا می‌زند ولی او را جواب نمی‌دهید؟! شما را می‌خواند، ولی گویا نمی‌شنوید!»

أَأَنْتُمْ نِيَامٌ، أَرْجُوكُمْ تَتَّبِعُونَ؛ أَمْ زَالَتْ مَوَدَّتُكُمْ عَنِ إِمَامِكُمْ فَلَا تَنْصُرُونَهُ?!

«آیا به خواب رفته‌اید که امید داشته باشم؟ یا دست از محبت و ولایت ما برداشته‌اید و ما را یاری نمی‌کنید?!»

فَهَذِهِ نِسَاءُ الرَّسُولِ لِفَقْدِكُمْ قَدْ عَلَاهُنَّ النُّحُولُ!

«آیا نگاه نمی‌کنید و این ذریه پیغمبر را نمی‌بینید؟ زن‌ها و نساء پیغمبرتان را نمی‌بینید که به واسطه فقد شما آثار نحول و ضعف در آنها پیدا شده است و اتکای آنها از دست رفته است.»

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱.

فَقُومُوا عَن نُّومَتِكُمْ، أَيُّهَا الْكِرَامُ، وَادْفَعُوا عَن حَرَمِ

الرَّسُولِ الطُّغَاةَ اللَّثَامَ! ^۱ و

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ،

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رُجْعُونَ﴾.

بِسْمِكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نُقَسِمُكَ وَ نَرْجُوكَ، بِحَقِّ

مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْهَارِ، يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ...

^۱ . انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۰۷، تعلیقه ۱:

«پس برخیزید از خوابتان ای بزرگان و بزرگواران، و حرم رسول خدا را از دست این ستمگران پست و بی شرم محافظت نمایید!»

^۲ . انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۰۷، به نقل از کلمات الإمام الحسین علیه السلام، ص ۴۸۴؛ و ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۳۷، مجلد حالات حضرت سیدالشهدا علیه السلام؛ با قدری اختلاف.